

در بدر به دنبال

گمشده‌ها

کار یکتا تو زهای مسخره‌ای که از افسان ساخته‌اند

بشریت به بحران تاریخی خود نزدیک می‌شود که لازم‌اش تجدید نظر

اساسی در تشکیلات جامعه‌هاست

فدائیت اندیشه بالانرو گشودگی آن بیشتر باشد
کیفیت تجزیه و تحلیل مسائل دقیقتر و برداشت آهم
کامل خواهد بود.

ولی باید است که قضای پرواز اندیشه مقتضای
خفقت شگفت آدمی از چنتی بسیار وسیع و پهناور
است. از یکسو، اندیش آدمی را آغزیده اوج میرود
که «از ملک هم پران شود» و از سوی دیگر
آغزیده پیشی تزلزل میدهد که اندیش وجودی او را
از حیران هم پست‌تر می‌سازد.

بنابر این اندیشه آدمی در فضای گسترده «حقیقت
و اوج» در تن سانسست گاهی چهره زندگی او را آنچنان
زیبا، پرشور، هیجان‌انگیز ترسیم می‌کند که انسان
احساس می‌کند «مدینه فاضله» ای را که سالها

زندگی را پایها و ارکانی است که پای دل
الگوی آدمی بخش و خوشمنی را پیش و سرآورد
استوار است بدون تحقق این ارکان در زندگی تمام
تلاشها و کوششها بیفروده و نامزله «خانه در گذر
سبیل بنا کردن» است به انک طغیان فروریزد
و آرزوها بر باد می‌رود. و این ارکان «پایه‌ها» بدین
شرحند:

۱- تفکر (۱)

سیما زندگی را اندیشه ترسیم می‌کنند. چرخ
حیات را «اندیشیدن» محور و می‌دارد اکثر عقده
های متراکم شده و گره‌های ناگشوده را تفکر از هم
می‌گشاید از این رو بین کیفیت برداشت آدمی از مسائل
زیست، و طرز تفکر او رابطه مستقیم وجود دارد. هر

(۱) تَفْکَرٌ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ أَوْ سَبْعِينَ سَنَةً : «یک ساعت اندیشیدن از یکسال عبادت
سال عبادت کردن بهتر است» حدیث نبوی

«چراغ به دست» بدو بال آن سرگردان بوده پیدا کرده است، نگاه فضای زندگی میدان دید آدمی را چنان نیروناز و آشفته می‌آورد که انسان نخواهد هرچه زودتر از این تنگنای زندگی نام دهائی یابد تا نفس بند نیاید.

سان تیغ دوله‌ایست که از هر طرف ورود آید و با هر چه روبرو شود در کارهای از خود بجای میگذارد و با هر چه چنین ویژگی در خاصیتی و دو جنبه‌ایست که باید از یک سو در رشد اندیشه و پرورش نیروی تفکر تا هر اندازه که ممکن باشد کوشید و از سوی دیگر در کار برد آن دقت فراوان و احتیاط بسیار ضرورت داشته. در مسیر همین و بر بنیای معیار و ملاکی شخص به حرکت واداشت و گرنه چون سیل بی مهار کف بر لب جزایری و اندوه پرفشانی حاصلی نیارتم. آورد و جز تپیل «گفتن» رویای زندگی به «گفتن» زشت و غیر قابل تحمل بهره‌ای پدیدار نمی‌سازد.

«ای برادر تو همان اندیشه‌ای

مابقی تنو استخوان و ریشه‌ای

گر بود اندیشه‌ات گل گفتنی

و ربود حارای، توبه‌یبه گلخنی» (۲)

این اژدره اندیشه بی مهار است که گاه در تاریخ اندیشه «دارویی» پیدا می‌شود و ریشه‌ی انسان «جانین خدا» را به «میون» می‌رساند. گاه «فروید» می‌آید و از انسان کار بکنواری می‌آفریند که بیش از هر چیز به «ساحل اعضا» یا پائین‌ته او پرداخته شده و تمام عظمت وی در مادن شکم و شریزه جنسی‌اش خلاصه گردیده است!

«مارکس» دکترین کار بکنواری انسان بدون

در نظر گرفتن تمام جنبه‌ها و پادویی به رنگه آمیزی «شکم» و آنچه بحیوی از انحاء با شکم او مربوط می‌شود، می‌پردازد.

فرهنگ بازرگانی غرب آدمی را برده و اسیری مینماید که از یک طرفش زنجیری از دستگاه تولید به دست و پایش بسته شده و از طرف دیگر زنجیر «مصرف» او را اسیر کرده و با سرعت سرسام آور خود وی را بر حمله بدنیال خویش میکشند هر گاه از کاراتاد و قدوت تولید و پهنات مصرفش را از دست داد چون پیچ و پیچهای از کار افتاده به دورش می‌اندازد. «سازگاری» فیلسوف فرانسوی معاصر و بنیانگر جدیدترین مکتب فلسفی آنگزستان «سفال» نامی از «انسان را به صورت موجودی بی‌پناه و بی‌نیوست ترمیم کرده که بر دامن قدم گذارد» راه درست همانست.

«تصرف» انسان فقط از دریچه روانش میگذرد و از سایر نیازها و گشتها و خواستهای مشروع دیگر وی چشم می‌پوشد. موجودی که باید گداز شمرتنی بشیند تا در اینکه به حق واصل شود و جلاخ و وار نداد دردهد «لیس فی جیتی سویا...» دنیا ذات آب میبرد و او را خواب ...!

و مشاهده می‌شود که هر کدام از این اندیشمندان و دیگر متفکرین با پرداختن بیک بخش و یا پادواری نامعقول و افراطی در این قسمت و غافل ماندن از سایر جنبه‌ها چگونگی جوهر انسانی را از درون آدمها مکتبه و از او کار بکنواری دستخوردی ساخته‌اند که به آنچه

شجاعت ندارد انسانست.

۲- دانش:

شکل روشنگر دانش همواره در طول راه پیمائی انسان در فرا راه او قرار داشته و یاریهای بی‌دریغ، سود بخش و فراوانی به او نموده است. تا آنجا که ثمرات گرانها و پرسود آن را با نگاهی ولو سطحی به جهان کنونی میتوان دید.

اگر عامل دانش در کار نبود و نور هشی بخش خود را بر فضای هستی انسانها تابانیده بود، بشر قادر نبود در این گونه راه پر پیچ و خم زندگی انامی به پیش گذارد، و یا بهمه پیشرتهای شگفت نائل آید. صدای پیش قلب قصابوردی را از میلیاردها کیلومتر فاصله از که ماه بشنود، از اصاق تیر و تار آقا تو سها مایه‌های پستارگر آنها و پرسود استخراج کند و محیط زیست را در وقتی بجزا بختد یا از پیچ و مهرهائی بی احساس و سرد و خاموش، اندیشمندی عظیم و حیرت ناچون «عاشقینهای کامیون تر»!، بیافرید که مشکل ترین مسائل پیچیده‌ای را که صدها بیروی انسانی میبایست ماهها وقت خود را صرف گشتن آن کنند در عرض چند دقیقه حل کند و سخاوتمندانه در اختیار بشر گذارد.

اما تا کامی اندیشه و دانش در ساز ندگی انسان:

اگر با اندکی دقت و نظری به اترهائی وضع کنونی جهان بپردازیم می‌بینیم صرفه هم آهنگی «اندیشه» و «دانش» علیرغم این همه مظاهر پر حجم صنعتی، هنری، علمی، «دنی را دوا نکسوده است

مشکلات نخستین بهمان صورت ابتدائیش بلکه بصورتی پیچیده تر و گیج کننده تر موجود است.

گر سنگی هنوز بیک ججه است و امروز این وجهه با گسترش جوامع و افزایش جمعیتها، بجای اینکه در بر تو «علم» و به بمن قدوت «کنیک» کمتر شود با اصلا معضه‌ای نباشد که در راه کنشیش آن کوششی صورت گیرد، چشم گیر نرود در نا کتر شده نکه رنگه جنگه هنوز از دمان بشریت پاک نشده و نوت و شومی آن کسره زمین را نهید می‌کند، و بسا چهره‌های گوناگون در زمانها و مکانهای مختلف در سخت شاداب زندگی را به «مردگی و نابودی سوق داده و میدهند.

«جیمز استون» یک از صاحب نظران غربی امور جهانی، ضمن اینکه صریحا اعلام داشته:

«بشرفت سرسام آور علم، خطرناک است» (۱) می‌گوید: «در چند روز اخیر گروهی از دانشمندان اقتصاد بون، مورخن، فلاسفه را اینجا مشغول گفتگو برده‌اند و بدین نتیجه رسیده‌اند که تکنولوژی جدید، و بشر حریص، و دولتهای بی کفایت دنیا، ارزشهای انسانی را پائین آورده محیط را ضایع کرده و آینده دنیای تمدن و شایسته‌ها مورد نهید قرار داده‌اند. پاره‌ای گناه را به گردن ماشین انداخته، دیگران آنرا مولود آزمندی بشر و ناکامی دولتها در آشنی دادند و تلقیح زندگی ماشینی امروز و نشکیلات سیاسی با نیازمندیهای بشر می‌دانسته‌اند ...

اما همه آنها بر این نکه بکنوانند که بشریت به «بحران تاریخی» نزدیک می‌شود که لازمه‌اش تجدید نظری اساسی در تشکیلات جامعه‌ها است» (۲)